

# ارزش نظریه وجه تولید آسیایی و تاریخچه آن

بخش نهم

از: دکتر محمد علی خنجی

## يك سند مهم تاریخی

پاسخ مارکس به نیکولای میخائیلووسکی

«... حوادث کاملاً مشابه، در محیط‌های تاریخی غیر مشابه نتایجی کاملاً متباین به بار می‌آورد. با بررسی هر يك از این تطورات بطور جداگانه و سپس مقایسه آنها با یکدیگر، به آسانی می‌توان مفتاح این پدیده را به دست آورد! ولی با يك تئوری تاریخی - فلسفی که مافوق تاریخی بودن خاصیت اصلی آن باشد و با به کارگرفتنش بعنوان کلیدی برای تمام درهای بسته، هرگز نمی‌توان به چنین کاری توفیق یافت.»

اکنون که با پرسش بانو «ورا - زاسولیچ» و پاسخ مارکس آشنا شده ایم، يك متن مهم دیگر را به نظر خوانندگان می‌رسانیم. با آنکه این نوشته مقدم بر سؤال و جواب مذکور و مربوط به سه سال پیش از آن تاریخ است، ما آنرا مؤخر قرار دادیم؛ زیرا به این ترتیب درک مطالب این متن به مراتب آسان‌تر می‌شود و خوانندگان با توجه به نکات مندرج در نامه مارکس خطاب به زاسولیچ و مسوده‌های آن، مسائل مطروح در پاسخ به میخائیلووسکی را با سهولت بیشتری در خواهند یافت. این نوشته که در واقع يك سند مهم علمی و تاریخی به شمار می‌آید، پاسخی است از جانب مارکس به مقاله «نیکولای میخائیلووسکی»<sup>۱</sup> جامعه‌شناس روسی که از زعمای نهضت نارودنیکها بود. وی در اکتبر ۱۸۷۷ طی مقاله‌ای در نشریه رسمی نهضت مذکور، کارل مارکس را مورد انتقاد قرار داد. مقاله میخائیلووسکی بعنوان پاسخ به مقاله «ژوکوفسکی» بود که اندکی پیشتر در همان نشریه به چاپ رسیده بود. میخائیلووسکی در

مقاله خود مدعی شده بود که مارکس در کاپیتال يك نظریه فلسفی - تاریخی کلی و عام‌الشمول به وجود آورده و تحولات تاریخی اروپای غربی را الگو برای جمیع محیطها قرار داده است، به این معنی که استحاله تولید فتودالی را به تولید کاپیتالیستی سرنوشت متحتم تاریخی برای تمام جهان و جهانیان شمرده است. و آنگاه درباره بی اساس بودن این «تئوری تاریخی - فلسفی کلی و عام‌الشمول» که به ناحق به مارکس نسبتش می‌داد، به قلمفرسائی و اقامه دلیل پرداخته بود. مارکس پس از اطلاع از نوشته مشارالیه در نوامبر ۱۸۷۷ پاسخی تنظیم نمود و ضمن آن نشان داد که میخائیلووسکی عقاید وی را تحریف و «مسخ» نموده و تحولی را که در کاپیتال به اروپای غربی حصر یافته است، برای پیش بردن مقاصد خود به صورت يك «نظریه تاریخی - فلسفی عام‌الشمول» جلوه داده و از آن يك تئوری کلی بافته است و آنگاه جمیع کشورهای جهان و همه محیطهای تاریخی را مشمول آن قرار داده است. مارکس ادعای میخائیلووسکی را مبنی بر «مسخ» و تحریف خواند و دلایل ساده و روشن خود را عرضه داشت. ولی پاسخ مارکس تا پایان عمر وی به چاپ نرسید. بعد از درگذشت او، فریدریش انگلس نوشته مذکور را به سال ۱۸۸۶ در میان انبوه اوراق متعلق به مارکس به دست آورد و رونوشتی از آن تهیه نمود و برای بانو «ورا - زاسولیچ» ارسال داشت. مشارالیها نیز آن را بیدرنگ به روسی ترجمه کرد و در نشریه رسمی گروه خود به نام «بيك اراده ملی» شماره پنجم سال ۱۸۸۶ انتشار داد.

این نوشته مارکس برای نشان دادن عقاید وی، دارای ارزشی مافوق تصور است: در طی این سطور، نویسنده بطور قاطع و بدون آنکه «عرصه‌ای برای فرض و گمان» باقی گذارد، این ادعا را که وی در

مبانی تاریخی خاص خویش، از جمیع ثمرات آن [نظام سرمایه‌داری] متمتع شود؟ نامبرده در جهت راه‌حل دوم اظهار عقیده می‌نماید و منتقد محترم من همانطور که می‌توانسته از مناقشه قلمی من علیه آن «ادیب» و پان‌اسلاویست روسی - که عقایدش را مردود شناخته بودم - نتیجه‌گیری کند، دست کم به همان اندازه هم می‌توانسته از تجلیل من نسبت به این «دانشمند و منتقد بزرگ روس» - که با عقایدش راجع به این موضوع موافق بوده‌ام - استنتاج نماید.

باری، چون میل ندارم که «مطلبی برای فرض و گمان» باقی گذارم، بدون تعقید در کلام، سخن خواهم گفت: من برای آنکه بتوانم با شناختن کینه مطالب، درباره توسعه اقتصادی روسیه معاصر قضاوت نمایم، زبان روسی را فرا گرفته‌ام و آنگاه در طول سالیانی مدید به مطالعه و بررسی تمام نشریات رسمی و غیر آن که با این موضوع ارتباط داشته است پرداخته‌ام. من به این نتیجه رسیده‌ام که: اگر روسیه به پیمودن راهی که از ۱۸۶۱ در آن گام گذارده است ادامه دهد، بزرگترین فرصت مساعدی را که تاریخ هرگز به هیچ ملتی عرضه نکرده است، از دست خواهد داد و گرفتار تمام مصائب مهلك نظام سرمایه‌داری خواهد شد.<sup>۷</sup>

## II

در فصل راجع به تجمّع اولیه [سرمایه]، هیچ ادعائی مطرح نیست جز ترسیم خط سیری که با پیمودن آن، در اروپای غربی، نظام اقتصادی کاپیتالیستی از بطن نظام اقتصادی فئودالی سربرمی‌آورد. بنابراین، فصل مذکور تحولی را نشان می‌دهد که با جدا ساختن تولیدکنندگان از وسایل تولیدشان، آنان را به مزدور (برحسب مفهوم جدید کلمه، به پرولتر) و دارندگان آن وسایل را به «کاپیتالیست» مبدل می‌سازد. در این تاریخ [تاریخ نشأت سرمایه] «تمام انقلابات مهم و اساسی، عبارتند از دگرگونی‌هایی که همچون اهرم، طبقه سرمایه‌دار را در طریق تکون به پیش می‌رانند؛ مخصوصاً دگرگونی‌هایی که توده‌های وسیع را از وسایل تولید و معاش سنتی خودشان جدا می‌گرداند و آنها را روانه بازار کار می‌سازد (...). ولی پایه تمام این تحول، سلب مالکیت از کشاورزان است. این جریان به نحو کامل تا امروز فقط در انگلستان صورت پذیرفته است (...). ولی تمام دیگر کشورهای اروپای غربی همین سیر تحول را خواهند پیمود.» و غیره (کاپیتال - چاپ فرانسوی، صفحه ۳۱۵). در پایان فصل [نشان داده شده است که] آهنگ گرایش تاریخی تولید [کاپیتالیستی] عبارت از اینست که «به موجب جبر حاکم بر دگرمایگی‌های طبیعت، [سرمایه‌داری] خود، نفی خود را سبب می‌گردد». [ونیز] اینکه تولید مذکور با ترقی بخشیدن فوق‌العاده به بازدهی کار اجتماعی و همچنین به رشد همه‌جانبه هر تولیدکننده، خود، عناصر یک نظام جدید اقتصادی را آفریده است، [ونیز] اینکه مالکیت سرمایه‌داری که هم‌اکنون نیز بر یک نوع تولید جمعی تکیه دارد، جز آنکه به مالکیت اجتماعی مبدل شود، راه دیگری ندارد. من برای اثبات مطالب فوق، در این مقام هیچ پرهانی عرضه نمی‌کنم، به این دلیل روشن که تأکیدات مذکور در بالا، خود خلاصه فشرده‌ای است از شرح مفصلی که قبلاً در فصول راجع به تولید سرمایه‌داری آمده است.

حال، منتقد من از طرح تاریخی من برای انطباق آن بر روسیه، چه استنتاجی می‌تواند بنماید؟ فقط این را: اگر روسیه بخواند مانند کشورهای اروپای غربی به یک مملکت سرمایه‌داری تبدیل یابد - و طی سنوات اخیر نیز در این جهت زحمات بسیار بر خود روا داشته

کاپیتال یک نظریه تاریخی - فلسفی عام الشمول برای توضیح سیر کلی تاریخ و تحولات آن و یک الگو برای جمیع کشورها و محیطها عرضه داشته است رد می‌نماید و آنرا ناشی از تحریف و «مسخ» می‌شمارد و متذکر می‌شود که در کاپیتال «حتی یک عبارت که بتوان آنرا مستند چنین ادعائی قرار داد» نمی‌توان به دست آورد. مارکس با خشم و نفرتی چشمگیر می‌نویسد: «او [میخائیلووسکی] طرح مرا درباره منشاء سرمایه‌داری در اروپای غربی کاملاً مسخ نموده و به صورت یک تئوری تاریخی - فلسفی تحول عمومی که به نحو غیرقابل اجتناب جمیع ملتها را - صرفنظر از اوضاع و احوال تاریخی آنها - شامل می‌گردد، جلوه داده است.» و در پایان نتیجه می‌گیرد که «حوادث کاملاً مشابه، در محیطهای تاریخی غیرمشابه نتایجی کاملاً متباین به یار می‌آورند... والخر...» و اینست متن کامل نوشته مذکور که مارکس آنرا مستقیماً به زبان فرانسوی نوشته است و ما آنرا از مجلد دوم مجموعه آثار اقتصادی مارکس<sup>۸</sup> ترجمه می‌کنیم. در متن، چند کلمه‌ای را که خود افزوده ایم بر طبق معمول در میان علامت [ ] قرار داده‌ایم و در یک مورد نیز کلمه‌ای که بوسیله «ماکسیمیلین روبل» اضافه شده، در میان علامت [ ] آورده‌ایم تا از متن و افزوده‌های ما مشخص باشد:

پاسخ به میخائیلووسکی (نوامبر ۱۸۷۷)

## I

نویسنده مقاله «کارل مارکس در برابر محکمه آقلی ژوکوفسکی»، بدون تردید مرد بافراستی است، و اگر او در طرح من راجع به «تجمّع اولیه [سرمایه]» حتی یک عبارت پیدا کرده بود که بتواند مستند استنتاجهای خود قرار دهد، آنرا نقل می‌نمود. نظر به فقدان چنین عبارتی، او خود را مجبور می‌بیند که بر یک حاشیه خارج از موضوع، بر یک نوشته تند انتقادی علیه یک «ادیب» روسی<sup>۹</sup> که به ضمیمه چاپ اول کاپیتال به زبان آلمانی، به طبع رسیده است چنگ بیندازد. [در آنجا] من از چه بابت این نویسنده را مورد ملامت قرار داده‌ام؟ از این بابت که وی «کمونیسم روسی» را نه در روسیه بلکه در کتاب «هاکست‌هاوزن» [Haxthausen] - مشاور حکومت پروس - کشف نموده است و اینکه کمون روسی در دست وی [در دست هرتسن] فقط بعنوان دلیلی برای اثبات این مطلب به کار رفته است که اروپای کهن و فرسوده، باید بوسیله پیروزی پان‌اسلاویسم تجدید حیات کند. قضاوت من درباره این نویسنده ممکن است درست باشد و ممکن هم هست نادرست باشد، ولی به هیچ وجه مفتاحی به دست نمی‌دهد برای شناختن عقاید من درباره کوششهایی که روسها به عمل می‌آورند تا برای رشد و تحول وطن خود راهی بیابند سوی راهی که اروپای غربی پیموده و می‌پیماید.<sup>۱۰</sup>

در مؤخره برچاپ دوم کاپیتال به زبان آلمانی، که نویسنده مقاله درباره ژوکوفسکی با آن آشناست - به دلیل اینکه به آن استناد جسته است - من از یک «دانشمند و منتقد بزرگ روس»<sup>۱۱</sup> با تجلیلی فراوان که استحقاق آنرا دارد، سخن به میان آورده‌ام. وی [چرنیشفسکی]، در مقالات درخشان خود، این موضوع را مورد بحث قرار داده است که آیا روسیه می‌باید - بدانسان که اقتصادپون لیبرال خواهندند - کار را از نابود ساختن کمون روستائی آغاز کند تا به نظام سرمایه‌داری برسد، یا آنکه بالعکس قادر است بدون آنکه مصائب دردناک این نظام را بر خود هموار سازد، از طریق رشد دادن



دست دوم، دریافت نموده‌ام. و حدس بزن که این، از متلاشی شدن کدام کتابخانه به هم رسیده است؟ - از کتابخانه دکتر اشتروسیرگ! من عبارتی به نقل از «ماریوس» پلوتارک<sup>۹</sup> در آن یافتم که در مقایسه با نوشته‌های «سزار» و «تاسیت» تمام سلسله تطورات مربوط به کشاورزی را به دست می‌دهد. سیمبرها<sup>۱۰</sup> «نه به صورت یکپارچه و کوچ کن و نه با یک کوچ مداوم و مستمر، بلکه سال به سال و طی کوچهای سنواتی مهاجرت می‌نموده‌اند و همواره در فصل تابستان به جلو می‌رانده‌اند و به این ترتیب در حال جنگ و ستیز، قاره را پیموده‌اند.»<sup>۱۱</sup> این عبارت وقتی با ترتیب تناوب سالانه زمینها در میان قبائل سونو<sup>۱۲</sup> آنطور که سزار هفتاد سال بعد تشریح می‌کند - مقایسه شود، طریقه مهاجرت ژرمنها را روشن می‌سازد. آنها در مناطقی که زمستان را به سر می‌کردند، در فصل بهار بذرافشانی می‌نمودند و بعد از جمع‌آوری محصول به پیش می‌راندند تا آنکه زمستان [بار دیگر] آنها را به توقف مجبور سازد. اینکه افراد مذکور که کشت و زرع را با خود از آسیا آورده بودند، در آنجا که چیزی برای غارت نمی‌یافتند و چاره‌ای جز فلاح نداشتند، به طریقی منظم مزارع را کشت و زرع می‌نموده‌اند، مطلبی است که ظاهراً نمی‌تواند مورد تردید باشد. دوره سیمبرها دوران ادامه مهاجرت است و در نوشته‌های سزار - پس از آنکه رود راین سرحدی غیرقابل عبور گردید - پایان مهاجرت را مشاهده می‌کنیم. این دودر کنار هم و باهم، به قدر کافی این نکته را روشن می‌سازد که چرا [سزار] می‌نویسد «نزد آنها مزارع خصوصی و مجزا وجود ندارد».<sup>۱۳</sup> در حین مهاجرت، تنها کشت و زرع بطور جمعی و بوسیله گروههای خویشاوند ممکن بوده است، مساحی مزارع خصوصی [در چنان شرایطی، البته] امری غیر معقول بوده است. ترقی، یا دقیق تر بگوئیم سیر قهرقرائی به سوی فلاح فردی با حفظ مالکیت اشتراکی زمین، بعد در آثار تاسیت...<sup>۱۴</sup>

## II - نامه مورخ ۸ دسامبر ۱۸۸۲

شباهت بین سرخ‌پوستان آمریکائی و ژرمنی‌های عصر تاسیت از کجا ناشی شده است؟ - روابط جنسی در قبایل دوران عتیق و بازمانده آثار آن در اروپای قرون وسطی... -

لندن - ۸ دسامبر ۱۸۸۲

... من سرانجام برای اینکه شباهت بین ژرمنهای عصر تاسیت و سرخ‌پوستان آمریکائی را روشن سازم، مستخرجات مختصری از اولین مجلد «بونکرافت»<sup>۱۵</sup> متعلق به تو ترتیب داده‌ام. شباهت از آنجا بیشتر شگفتی آور است که وجه تولید آنها عمقاً با یکدیگر متفاوت است - اینجا ماهیگیران و شکارچیان [هستند] بدون دامداری و فلاح، آنجا دامداری غیر حضری است که رفته‌رفته با کشت مزارع توأم می‌شود. این امر بطور واضح نشان می‌دهد که در این مرحله [از تکامل]، درجه گسیختگی روابط کهن همخونی و پیوند جنسی اشتراکی و متقابل قدیم زن و مرد در قبیله، دارای تأثیری قاطع‌تر از وجه تولید است. اگر نه چنین بود، «ئلینکیت‌ها»<sup>۱۶</sup> در آمریکای سابق روسیه [آلاسکا] نمی‌توانستند قرینه کامل و نظیر ژرمنها باشند - و نه هم، بدون شک، «ایروکواها»<sup>۱۷</sup> ی تو. معمای دیگری که در آنجا [در کتاب بونکرافت] حل می‌شود، شیوه‌ای است که به موجب آن - تحمیل قسمت عمده کار بر زنان، به خوبی با احترام فراوان نسبت به آنان - سازش و تلفیق می‌یابد. بعلاوه من در آن

است - به مقصود نخواهد رسید مگر آنکه قبلاً بخش قابل ملاحظه‌ای از دهقانان خود را به پرولتر مبدل سازد و پس از آن وقتی از آستانه نظام کاپیتالیستی عبور کرد، مانند سایر ملت‌های خارجی در معرض تأثیر قوانین بیرحم آن قرار خواهد گرفت. همین و بس. ولی این، برای منتقد من بسیار ناچیز است. او احتیاج دارد به اینکه طرح مرادباره تگون سرمایه‌داری کاملاً مسخ نماید و به صورت یک تنوری تاریخی - فلسفی تحول عمومی درآورد که بطور اجتناب‌ناپذیر بر همه ملت‌ها - صرف‌نظر از اوضاع و احوال تاریخی که در آن قرار دارند - حاکم باشد، تا [از آن طریق] ملتها بتوانند سرانجام بر این بنیان اقتصادی [سرمایه‌داری] دست یابند - بنیانی که همراه با ترقی دادن فوق‌العاده بازدهی کار اجتماعی، رشد جامع و کامل انسان را تأمین خواهد نمود. ولی من از او پوزش می‌طلبم. این معذرت‌خواهی برای من، هم افتخاری بزرگ است و هم مایه شرمندگی بیش از حد. مثالی را پیش بیاوریم: در خلال سطور کاپیتال در موارد مختلف، من به سرنوشتی که دامنگیر بلبین‌ها [توده محروم] در رُم قدیم گردید، اشاره کرده‌ام. این محرومان در ابتدا دهقانان آزادی بودند که هر یک به حساب خویش قطعه زمین متعلق به خود را کشت و زرع می‌نمودند. در سیر تاریخ رُم، از این دهقانان سلب مالکیت به عمل آمد. همان جریانی که آنها را از وسایل تولید و معاششان جدا ساخت، نه تنها پدید آمدن مالکیت‌های بزرگ را متضمن بود، بلکه تشکیل سرمایه‌های پولی بزرگ را نیز دربرداشت. بدینسان روزی فرا رسید که در یک طرف، انسانهای آزادی قرار داشتند که از همه چیز جز نیروی کارشان محروم بودند، و در سوی دیگر - برای استعمار همین کار - دارندگان تمام ثروت‌های موجود قرار گرفته بودند. آنگاه چه روی داد؟ پرولترهای رمی به کارگر مزدور مبدل نشدند، بلکه به صورت توده‌ای بی‌توان و بی‌حال درآمدند که از سفیدهای بینوای سابق در نواحی جنوبی ایالات متحده نیز زبون‌تر بودند و در کنار آنها نه یک وجه تولید سرمایه‌داری، بلکه وجه تولید بردگی دامن گسترانید. بنابراین، حوادث کاملاً مشابه که در محیط‌های تاریخی متفاوت روی می‌دهند، نتایج کاملاً متباین به بار می‌آورند. با بررسی هر یک از این تطورات بطور جداگانه و سپس مقایسه آنها با یکدیگر، به آسانی می‌توان مفتاح این پدیده‌ها را به دست آورد؛ ولی با یک تنوری تاریخی - فلسفی که مافوق تاریخی بودن خاصیت عمده آن باشد و با به کار گرفتن آن بعنوان کلیدی برای تمام درهای بسته، هرگز نمی‌توان له چنین کاری توفیق یافت.<sup>۱۸</sup>

## چند نامه از فریدریش انگلس خطاب به کارل مارکس

### I - نامه مورخ ۲۲ نوامبر ۱۸۸۲

ژرمنها کشت و زرع را از آسیا با خود به اروپا آوردند - نحوه مهاجرت قبایل ژرمنی و پیشروی آنها در قاره اروپا - طریقه کشت و زرع زمین در دوره مهاجرت و طی کوچهای سالانه - تطورات طریقه استحصال اراضی اشتراکی پس از استقرار قبایل در سرزمینهای اروپا - کشت و زرع فردی با حفظ مالکیت عمومی زمین، تحولی بود که پس از استقرار روی داد.

لندن - ۲۲ نوامبر ۱۸۸۲

... من در روزهای اخیر، سرانجام یک نسخه کامل تجلید و صحافی شده از «نویسندگان تاریخ دوران قدیم ژرمنی» به صورت



افزون برآنکه حاوی اطلاعات گرانبها درباره تاریخ اروپا و آسیاست، از نظر روش علمی تحقیق و چگونگی گردآوری مطالب و بیرون کشیدن نکات اساسی از میان انبوه نوشته‌ها و طریقه استفاده از معلومات زبان‌شناسی و باستان‌شناسی در بررسی‌های تاریخی نیز يك نمونه جامع به شمار می‌آید و می‌تواند سرمشق برای مورخینی قرار گیرد که تحقیق درباره گذشته اقوام را وجهه همت خود قرار می‌دهند. بدیهی است که ما از این رساله تنها مطالبی را نقل خواهیم کرد که به موضوع بحث ارتباط داشته باشد؛ ولی برای کسانی که بخواهند درباره تاریخ شرق و بخصوص راجع به قبایل و عشایر در عهدباستان و نحوه مهاجرت‌ها و کوچها و آداب و رسوم آنها بررسی نمایند، مطالعه تمام جزوه بسیار مفید و مؤثر خواهد بود. اکنون در زیر، دو قسمت مختصر از «تاریخ ژرمنیان قدیم» را به نظر خوانندگان می‌رسانیم:

## I

«... شیوه زندگی ژرمنی‌ها به صورتی که سزار تشریح می‌کند نیز به نوبه خود نشان می‌دهد که آنها در موطن خویش [آسیا] هم مطلقاً از زندگی حضری دور بوده‌اند: آنها عمدتاً از طریق دامداری و با پنیر و شیر و گوشت و مقداری بس ناچیز گندم، امرار معاش

می‌کنند. مشغله اساسی مردان عبارت است از شکار و جنگ. ژرمنی‌ها اندکی هم به کشاورزی می‌پردازند، ولی فقط به صورت امری فرعی و به طریقه بسیار ابتدائی خاص اقوام جنگل‌نشین. سزار روایت می‌کند که آنها مزارع را فقط يك سال می‌کاشته‌اند و همواره در سال بعد اراضی جدیدی را حیات می‌کرده‌اند. به نظر می‌رسد که این، از نوع زراعت در زمینهای حاصل از جنگل‌سوزی (Brandwirtschaft) بوده است، به صورتی که امروزه نیز در شمال اسکاندیناوی و قتلاند هنوز دیده می‌شود. آنها جنگل [...] را آتش می‌زدند و ریشه‌ها را بطور کامل یا ناقص از زمین بیرون می‌کشیدند و همراه با قشر سطحی و هموارشده زمین می‌سوزانیدند و [آنگاه] در زمینهای که از خاکستر کود گرفته بود، بذرافشانی می‌کردند. ولی حتی در این مورد هم نباید اشاره سزار به نوگشتن سالانه اراضی زراعی را به معنی تحت‌اللفظی آن گرفت، [بلکه] بطور کلی باید آنرا به انتقال عادی و معمولی به زمینهای بکر، پس از حداقل دو یا سه برداشت محصول، محدود نمود.... درباره سطح تمدن ژرمنی‌هایی که سزار با آنها روبرو می‌شود، نمی‌توان کوچکترین تردیدی به خود راه داد. آنها از حالت چادرنشین به صورتی که امروزه در میان اقوام اسب‌سوار آسیائی دیده می‌شود کاملاً دور بودند. برای زندگی به چنین صورتی وجود استپ ضروری است و حال آنکه ژرمنیان در جنگلهای انبوه می‌زیستند. ولی درعین حال، آنها از سطح [تمدن] اقوام فلاحه پیشه ساکن نیز کاملاً دور بوده‌اند.

حتی شصت سال بعد هم استرابون هنوز از آنها بدین گونه سخن می‌راند:

«تمام این اقوام (ژرمنی‌ها)، در يك مورد به همدیگر شبیه هستند و آن سهولت کوچ است که ناشی از سادگی شیوه زندگی آنهاست، زیرا آنان به کشت و زرع نمی‌پردازند و ذخایر گرد نمی‌آورند، بلکه در کلبه‌های زندگی می‌کنند که هر روزه برای خود می‌سازند و بمانند چادرنشینان عمدتاً از محصولات دامی امرار معاش می‌کنند؛ از یک جهت دیگر هم آنها به چادرنشینان شباهت دارند، به این معنی که اموال خود را در گاریها حمل می‌نمایند و با رمله‌های خود به هر جا که دلخواهشان باشد روی می‌آورند.»<sup>۲۱</sup>

کتاب، تأیید مطلبی را به دست آورده‌ام که حدسش را می‌زده‌ام: «حق شب اول» که در اروپا بدو بین اقوام سلتی و اسلاوی دیده می‌شود، بازمانده‌ای از روابط جنسی اشتراکی قدیم است. در دو قبیله بسیار دور از یکدیگر و از دو نژاد مختلف، این حق برای کامان [جادوگر قبیله] به سمت مظهر قبیله وجود دارد.<sup>۱۸</sup> من بسی چیزها از همین کتاب فرا گرفته‌ام و منجمله راجع به ژرمنها به اندازه‌ای که فعلاً کفایت می‌کند مطالبی آموخته‌ام. من ناچارم مکزیک و پرو را به بعد موکول نمایم. به این سبب من «بونکرافت» را پس فرستاده‌ام، ولی در عوض، بقیه آثار «ماورر» را نگهداشته‌ام که فعلاً تماماً نزد من است. لازم است که یکبار دیگر آنها را مرور کنم و این به خاطر تنظیم یادداشت‌های نهائی‌ام درباره «مارک»<sup>۱۹</sup> است که بسیار به درازا کشیده و هنوز هم مورد پسندم نیست، اگر چه آنرا دو یا سه بار از سر نوشته‌ام. باید گفت که خلاصه کردن آن در هشت یا ده صحیفه شامل شرحی از پدید آمدن و اوج کمال و زوال آن، کار دلچسپی نیست. اگر وقت کنم برایت خواهم فرستاد تا عقیده‌ات را راجع به آن بدانم. ولی دلم می‌خواهد از این کار خلاص شوم و بار دیگر به علوم طبیعی بپردازم....<sup>۲۰</sup>

## III - نامه مورخ ۲۲ دسامبر ۱۸۸۲

سرواژ و الزام به بیگاری طریقه خاص فنودالی نیست

لندن - ۲۲ دسامبر ۱۸۸۲

... من مشغولم از اینکه می‌بینم درباره تاریخ سرواژ، بر طبق اصطلاح متداول تجاری «بین ما توافق کامل وجود دارد». مسلم است که سرواژ و الزام به بیگاری، طریقه‌های خاص فنودالی قرون وسطائی نیست و در همه جا، یا تقریباً همه جا، در مواردی که فاتحان، ساکنان قدیم را و می‌دارند تا زمین را برای آنها کشت و زرع کنند، باین طریقه‌ها روبرو می‌شویم. فی‌المثل در «تسالی» در اعصار قدیم. این امر حتی مرا و عده‌ای دیگر را درباره سلطه و انقیاد در قرون وسطی به خطا افکنده است. زیاده روی و اغراق خواهد بود اگر انقیاد را فقط بر فتح مبتنی بدانیم. این کار، مطلب را سهل و یکدست می‌سازد. در شمار سایر آثار، نوشته‌های «تیری» [Thierry] را بخوان.

موقف مسیحیان در ترکیه، در بحبوحه طریقه نیمه فنودالی ترکی قدیم، چیزی شبیه همین بوده است.<sup>۲۱</sup>

تاریخ ژرمنیان قدیم  
(۱۸۸۲)

شیوه زندگی ژرمنی‌ها به هنگام مهاجرت از آسیا به اروپا و آغاز زندگی حضری - طریقه کشت و زرع در سالهای نخستین استقرار در سرزمین‌های اروپائی - طریقه اشتراکی مالکیت زمین در میان ژرمنیها و تعارض آن با «حقوق رُم» و روابط مالکیت خصوصی رُمی - کوشش رومیان برای تحمیل «حقوق رُم» بر قبایل ژرمنی و ناکامی آنان....

رساله فریدریش انگلس زیر عنوان «درباره تاریخ ژرمنیان قدیم»، یکی از آثار پرازش در زمینه پژوهشهای تاریخی است. این جزوه



زبان‌شناسی تطبیقی ثابت می‌کند که آنها کشت و زرع را در آسیا فرا گرفته‌اند و هنگام ورود به اروپا با آن آشنائی داشته‌اند. سزار نشان می‌دهد که آنها فلاح را از یاد نبرده بوده‌اند [تا مجدداً در اروپا فراگیرند]. ولی این نوع فلاح، فقط یک وسیلهٔ اتفاقی و یک منبع فرعی برای تغذیهٔ قبایل نیمه چادر نشین و جنگجویی بود که به تدریج جلگه‌های پر جنگل اروپای مرکزی را فرو می‌گرفتند.

پس این نتیجه حاصل می‌شود که در عصر سزار، مهاجرت ژرمنیان به وطن جدید خود [واقع در منطقه] بین دانوب و راین و دریای سیاه، هنوز به پایان نرسیده بوده، یا دست کم، در شرف پایان یافتن بوده است.... مقاومت رومیان در کنار رود راین و بعداً بر کرانه‌های دانوب، این مهاجرت را متوقف می‌سازد و ژرمنی‌ها را در سرزمین‌هایی که از این پس در تصرف نگه می‌دارند محصور می‌گرداند و بدین سان آنها مجبور می‌شوند که مسکن ثابت اختیار کنند....

بعلاوه، اجداد ما به حالتی که سزار آنها را دیده، وحشیانی واقعی بوده‌اند: آنها نمی‌گذاردند بپله‌وران به سرزمینشان وارد شوند مگر به منظور آنکه کسی باشد تا غنایم جنگی خود را به وی بفرشند؛ خودشان از آنها تقریباً هیچ چیز نمی‌خرند. وانگهی آنان چه احتیاجی به اشیاء خارجی داشتند؟ آنها حتی اسبهای کوچک و بد خود را بر اسبان خوب و زیبای گلی [فرانسوی] ترجیح می‌دادند. «سونوها» (Sueves) به هیچ وجه نمی‌گذاشتند که شراب به کشورشان راه یابد، چه آنرا باعث ضعف و بیحالی می‌دانستند. معذک بنی اعمام آنها - باستارنها (Bastarnes) - متمدن تر بودند<sup>۲۳</sup>؛ آنان به هنگام تاخت و تاز در «تراس» سفیرانی نزد «کراسوس» فرستادند که وی آنها را مست کرد و زیر زبانشان را کشید و اطلاعات لازم را دربارهٔ مواضع و مقاصد «باستارنها» به دست آورد و آنگاه آنانرا به کمینگاهی کشانید و نابودشان ساخت. قبل از [آغاز] جنگ «ایدیویوسوس» (Idisiavus)، (به سال ۱۵ میلادی)<sup>۲۴</sup>، ژرمنیکوس<sup>۲۵</sup>، در مقام توصیف ژرمنی‌ها برای سربازان خود، آنها را افرادی معرفی می‌کند فاقد زره و کلاه خود که تنها بوسیلهٔ سپرهای خود را محفوظ می‌دارند که از ترکه‌های بید به هم بافته یا از قطعات نازک چوب ساخته شده است و فقط در صف اول، افراد دارای نیزه‌های واقعی هستند و در صفوف پسین چیزی ندارند جز چوب‌هایی که مخصوص شکار است و بر آن نوکی از آهن تعبیه شده که در آتش سخت و تیزش کرده‌اند. بنابراین ساکنان رودبارهای «وزر» هنوز فلزکاری را به خوبی نمی‌شناخته‌اند و شکی نیست که رومیان اقدامات لازم را به عمل می‌آورده‌اند تا سوداگران را از وارد نمودن سلاح به سرزمین ژرمنی بازدارند.

یک قرن و نیم بعد از سزار، تاسیت شرح معروف خود را دربارهٔ ژرمنی‌ها به ما عرضه می‌دارد. تا این زمان بسی چیزها تغییر کرده است. تا رود الب و آنسوی آن، قبایل غیر ثابت از حرکت بازمانده‌اند و در اقامتگاههای ثابت مستقر شده‌اند. البته باز تا دیرزمانی پس از این هم اثری از شهر در میان نیست. منزلگاهها، یک قسمت در دهکده‌هایی به وجود می‌آیند که از واحدهای زراعی که گاه پراکنده و گاه به گردهم هستند تشکیل یافته‌اند، ولی حتی در دهکده‌های نوع اخیر نیز، هر خانه مجزا و دور از خانهٔ دیگر ساخته می‌شود و یک فضای باز آنرا احاطه می‌کند. ساختمانها که هنوز از خرده سنگ و سفال بر بامشان خبری نیست، بطرزی زمخت از تنهٔ تراشیدهٔ درختان ساخته شده‌اند [...] این خانه‌ها «آلونک» هائی هستند از آن نوع که هنوز در شمال اسکاندیناوی دیده می‌شود، ولی در عین حال، دیگر از آن نوع کلبه‌هایی هم نیستند که استرابون یاد می‌کند - کلبه‌ای که

یکروزه بتوان ساخت.... ژرمنی‌ها در این دوره دارای اطاقهای زیرزمینی برای ذخیرهٔ مواد غذایی نیز بودند - اطاقهایی از نوع «زیرزمین» که به سبب گرمای هوايش، زمستانها را در آن به سر می‌کردند، و هم در آنجا - به موجب نوشتهٔ پلین (Pliny) - زنها به بافندگی می‌پرداختند. بنابراین فلاح در این دوره، واجد اهمیت بیشتری است، معذک هنوز ثروت عمده را مواشی تشکیل می‌دهند. دواب فراواند ولی از نژاد پست؛ اسبان تشکیل نیستند و از نوع اسبان تیز تک نمی‌باشند؛ جثهٔ میشها و گاوها کوچک است و گاوها فاقد شاخند. راجع به غذا، از گوشت، شیر و سیب وحشی سخن به میان آمده است ولی از نان ذکری نرفته است؛ به نخجیر دیگر چندان نمی‌پردازند؛ از عصر سزار به بعد، شکار سخت به نقصان گراشیده؛ پوشاک نیز بسیار ابتدائی است؛ افراد توده فقط بالاپوشی بدبافت دربر دارند بدون آنکه در زیرش چیزی پوشیده باشند (تقریباً همانند آنچه در میان «زولو»ها دیده می‌شود). ولی ثروتمندان لباس موزون و به اندازه برتن دارند، و از پوست حیوانات هم استفاده می‌شود. زنان نیز مانند مردان لباس می‌پوشند، با وجود این، آنها اغلب جامه‌هایی بی‌آستین از پارچه دارند. کودکان سراها عریان می‌گردند. کسی با خواندن و نوشتن آشنائی ندارد، معهداً عبارتی در دست است حاکی از اینکه حروف الفبای قدیم ژرمنی که اقتباسی از الفبای لاتین بوده و روی تراشه‌های باریک چوب حک می‌شده، در میان روحانیون متداول بوده است. ژرمنیان داخله، نسبت به طلا و نقره بی‌توجهند. ظروف سیمین اهدائی رومیان به امراء و سفراء، همانند ظروف گلین به مصارف معمولی می‌رسند. روابط ضعیف تجاری، محدود به مبادلهٔ ساده و مستقیم جنس با جنس است.

مردان هنوز کاملاً بر همان عادت‌ها هستند که مشترک بین تمام اقوام ابتدائی است، به این معنی که کارهای خانگی و کار در مزارع را غیر مردانه تلقی می‌کنند و آنرا به زنان و سالخوردگان و کودکان وامی‌گذارند؛ در عوض دو رسم از رسوم تمدن را فرا گرفته‌اند: شراپخواری و قمار بازی، که با ولع و افراطی خاص وحشیان ساده دل به آن می‌پردازند، تا آنجا که در بازی طاس، حتی شخص خودشان را هم در معرض برد و باخت قرار می‌دهند. مشروب آنها در داخله آبجویی است که از گندم سفید یا جو تهیه می‌کنند. اگر در آروزگار طرز تهیهٔ «عرق» شناخته شده بود، بدون شك مسیر تاریخ عوض می‌شد<sup>۲۶</sup>. ژرمنی‌های ساکن سرحدات رُم، به ترقیات دیگری هم نایل می‌آیند: آنها شراب وارداتی می‌نوشند؛ کمی با پول خو گرفته‌اند و البته نقره را ترجیح می‌دهند، زیرا به کار بردنش در مبادلات کوچک، آسان‌تر است؛ و نیز بر حسب عرف بربرها، مسکوکاتی را که با [نقش] ضرب آنها از قدیم آشنا بوده‌اند، مرجع می‌دارند. خواهیم دید که این احتیاط کاری تا چه اندازه درست و بجای بوده است. دادوستد با ژرمنی‌ها فقط در سواحل رود راین انجام می‌گرفت و تنها «هرموندورها» (Hermondures) به سرزمین «گل» و «رسی» (Retie)<sup>۲۷</sup> برای مقاصد تجاری رفت و آمد می‌کردند....<sup>۲۸</sup>

## II

«واروس»<sup>۲۹</sup> به فرماندهی عالی قواد سرزمین ژرمنی منصوب گشت.... «او چه پولدوست بود، سوریه که مدتی تحت ادارهٔ وی قرار داشت، گواه این مدعاست: او فقیر، به کشوری ثروتمند وارد شد و ثروتمند از کشوری فقیر رفت.» (ولله یوس)<sup>۳۰</sup>.... واروس کوشید تا «هرچه سریع‌تر و جدی‌تر» ژرمنی‌ها را به حالی دیگر بگرداند؛ او «آنها را فرمان داد بدان سان که بردگان را فرمان دهند و از آنان پرداختهای نقدی مطالبه نمود، چنانکه از تابعین خواهند.»



هستند یعنی دورانی که هم مالکیت ارضی بر طبقه اشتراکی است و هم کشت و زرع بطور جمعی و به حساب جماعت صورت می گیرد؛ به عبارت دیگر در میان آریائیان آسیا و روسیان، ظهور دولت مقدم بر پدید آمدن مالکیت فردی است. تفاوت بین تطورات مالکیت ارضی در میان آریائیان مهاجر (ژرمنیان) از یک طرف و آریائیان ساکن آسیا و روسیان از طرف دیگر، ناشی از چه عواملی است؟ چه شد که «مارک» که در طول یک هزار و پانصد سال پایه و اساس زندگی ملت آلمان را تشکیل می داد، راه را برای تبدیل آزادی اقوام ژرمنی به رقیبت آنها هموار ساخت؟ تأثیر مهاجرت بر سازمان جماعات روستائی ژرمنی چه بوده است؟ چرا وجود مارکهای پراکنده و مستقل به ظهور دولت مقتدر و مستبد منجر نگردد؟ نحوه استقرار ژرمنی ها در سرزمینهای متعلق به ژرمن و تأسیس خالصه های کوچک فردی سبب پدید آمدن یک نظام سیاسی و اجتماعی گردید که به تدریج به تمرکز مالکیت ارضی و زوال خالصه های فردی کوچک منتهی شد و سرانجام «دولت» و «سلطه دولتی» را بکلی ازاله نمود.

در رساله «عصر فرانکها»، فریدریش انگلس تطورات مالکیت جماعتی ژرمنیان را پس از ترک آسیا و استقرار در خاک اروپا مورد بررسی قرار می دهد و آنها را با نتایج مالکیت جماعتی آریائیان ساکن آسیا و اسلاوهای روسیه مقایسه می کند. تاریخ «مارک» های اولیه و بطور کلی سیر تحول جماعات روستائی ژرمنی ها پس از مهاجرت و تطور مالکیت ارضی و اقتصاد فلاحتی آنان در دوره نخستین اقامت در اروپا و نتایج سیاسی و اجتماعی آن که منجر به ظهور فتودالیسم - بدون عبور از مرحله برده داری - گردید، موضوع بحث این رساله است. ولی انگلس در اینجا تنها در چهره یک مورخ ظاهر نمی شود، بلکه بیشتر همچون جامعه شناسی است که برای تشخیص عوامل تحول اجتماع، به تاریخ روی آورده است. در سطور زیر، قسمت اول از فصل نخستین رساله را به نظر خوانندگان می رسانیم و چون ممکن است عبارات فشرده و اشارات کوتاه انگلس، درک مطلب را اندکی مشکل گرداند، ناگزیر موضوع را به زبانی ساده بیان می کنیم و آنگاه تمام متن مربوط را می آوریم:

#### تجزیه قوم به جماعات روستائی:

جماعت در عهد عتیق، تمامی «قوم» را شامل می شود. به عبارت دیگر در دوره اولیه، «قوم» و «جماعت» از یکدیگر متمایز نیستند، زیرا تعداد افراد قوم محدود است و از جمع آنها یک جماعت تشکیل می یابد. در این مرحله، زمینهای متعلق به جماعت، همان زمینهای متعلق به قوم است. ولی به تدریج جمعیت افزایش می یابد و با افزایش جمعیت و گسترش قوم، اراضی و خطه های جدید به تصرف درمی آید و از جمعیت اضافی، جماعات جدید تشکیل می یابد. هرچه قوم بزرگتر و جمعیت انبوه تر می گردد، بر تعداد جماعات و «خطه» هائی که جماعات بر آن مستقر هستند افزوده می شود. به این ترتیب است که رفته رفته «خطه» های متعدد پدید می آیند و در هر خطه، جماعات بسیار مستقر می گردند و مرحله ای فرا می رسد که «قوم» و «جماعات روستائی» از یکدیگر قابل تمیز و تشخیص می شوند: از یک طرف ساکنان «خطه» های معین دیده

(دیون)<sup>۳۱</sup> و وسیله اصلی... که در این مورد برای اعمال زور و وصول مالیات به کار برد، اختیارات عالی قضائی مخصوص حکام ایالات ژرمن بود که وی به ناحق به خود بست و به موجب آن درصدد برآمد، «حقوق ژرمن» را بر ژرمنیان تحمیل کند. بدبختانه واروس و رسالت تمدن گستر او، یک هزار و پانصد سال بر تاریخ پیشی گرفته بود. زیرا تقریباً همین مدت زمان لازم آمد تا آلمان برای «پذیرفتن حقوق ژرمن» مستعد و آماده گردد... در حقیقت، حقوق ژرمن با تحلیل مدرسی خود از روابط مالکیت خصوصی، در نظر ژرمنیها - که اندک مالی را که در میانشان گرد آمده بود، فقط به تبع مالکیت عمومی زمین، صاحب بودند - قاعدتاً مقرراتی نامعقول و بی ربط جلوه می کرده است. و نیز در نظر آنان که بر طبق سنت عادت کرده بودند در مجمع علنی و آزاد محکمه خلق، در ظرف چند ساعت، خودشان حقوق و احکام قضائی را ابداع نمایند، ترتیبات و مقدمات بر طمطراق [رسیدگی] و آئین دادرسی طولانی زمی، همچون دستاویزهایی برای استتکاف از اجرای عدالت جلوه می نمود و انبوه وکلای دعاوی رند که در اطراف قاضی وول می زدند، در نظرشان مانند راهزنان واقعی جلوه گر می گشتند که فی الواقع چنین هم بودند. و اینک همین ژرمنی ها مجبور بودند که «ثینگ» - Thing - (مجمع) آزاد خود را که فرد در آنجا توسط افراد همدیف و همشان خود محاکمه می شد، رها سازند و به حکم غیر قابل استینافی گردن گذارند که توسط یک فرد به تنهایی، صادر می شد. فردی که به زبان بیگانه انشاء رأی می نمود و در احسن وجه، به حقوقی استناد می جست که بر آنها مجهول بود و بعلاوه کاملاً بی مصداق بود... و خود آن فرد [قاضی] نیز بیطرف نبود. فرد آزاد ژرمنی که به موجب نوشته تاسیت، فقط مقام روحانی آنها در مواردی نادر، حق چوب زدن او را داشت و به مجازات مرگ محکوم نمی شد مگر به جرم خیانت نسبت به قوم، و از آن گذشته می توانست شخصاً یا توسط اقربای خود قصاص بگیرد، این فرد آزاد ژرمنی، حال می بایست در برابر چوبدستی ها و تبر مأمور قضائی زمی سرفروود بیاورد، و اینهمه نیز هدفی نداشت جز هموار ساختن راه برای وضع عوارض منظم بر کشور....

ولی «واروس» در محاسبات خود به خطا رفته بود: ژرمنیها اهالی سوریه نبودند، وی با تحمیل تمدن زمی تنها از یک جهت بر آنها تأثیر گذاشت. او فقط به قبایل مجاور نشان داد که چه یوغ سنگین و غیر قابل تحمیلی انتظار آنها را می کشد و به این ترتیب ژرمنیان را به اتحادی واداشت که تا آن زمان هرگز نتوانسته بودند بدان نایل آیند...<sup>۳۲</sup>

### عصر فرانکها

(۱۸۸۲)

در میان اقوامی که به جماعات روستائی کوچک و مستقل تقسیم می شوند، دولتهای مقتدر و مستبد ظهور می کنند: دولت استبدادی که از میان چنین اقوامی سر برمی آورد، ناشی از جماعات روستائی نیست، بلکه بر فراز آنها قرار می گیرد و با شدتی هرچه تمامتر آنها را مورد استثمار قرار می دهد. در میان اقوام آریائی آسیا و نیز در میان روسها، ظهور این دولت استبدادی مربوط به زمانی است که هنوز جماعات در شکل عتیق خود



ناشی از جماعات نبود بلکه بر فراز آنها قرار داشت و سخت آنها را مورد استثمار قرار می داد. ظهور دولت در میان این اقوام مربوط به دوره ای است که هنوز مالکیت فردی زمین به وجود نیامده است و اجتماعات در شکل عتیق خود هستند یعنی زمانی که هم مالکیت ارضی بر طبقه اشتراکی است و هم کشت و زرع بطور جمعی و به حساب جماعت صورت می گیرد. در میان اقوامی که به ترتیب فوق به جماعات روستائی کوچک، منزوی و مستقل تقسیم می شوند، سلطه استبدادی دولت، به صورت شرط لازم برای ادامه حیات ملت (مجموع قوم که از ساکنان خطه های مختلف تشکیل یافته است) درمی آید، و به عبارت دیگر «دولت» یگانه عامل وحدت قوم است و قوم را در خود تجسم می بخشد... ولی ژرمنیان از این خط سیر برکنار ماندند و به راهی دیگر کشانده شدند... اکنون همین مطالب را از قلم انگلس بخوانیم:

## عصر فرانکها

### [فصل اول]

زیرروشن روابط مالکیت ارضی در عصر سلسله های «مروونژی»<sup>۳۳</sup> و «کارلونی»<sup>۳۴</sup>

سازمان «مارک» تا پایان قرون وسطی، پی و اساس تقریباً تمام زندگی ملت آلمان را تشکیل می داد. بعد از یک هزار و پانصد سال دوام، مارک به تدریج و صرفاً به علل اقتصادی رو به زوال گذارد و در برابر پیشرفتهای اقتصادی که دیگر با آن سازگار نبود، از پای درآمد. ما انحطاط و زوال قطعی مارک را بعداً مورد بررسی قرار خواهیم داد و خواهیم دید که حتی امروزه هم آثاری از آن برجای مانده است.

ولی اگر مارک توانسته است مدتی چنین مدید دوام بیاورد، به علت محتوای سیاسی اش بوده است. در طول قرنها، «مارک» قالبی بوده است که آزادی قبایل ژرمنی را در خود تجسم می بخشیده است. و آنگاه زمانی فرا رسید که همین مارک، مبنای رقبت هزارساله قوم قرار گرفت، چگونه چنین چیزی ممکن شده است؟

می دانیم که جماعت در کهن ترین اعصار، تمام قوم را شامل می گشته است. کلیه زمینهایی که به تصرف جماعت درآمده بوده، دراصل به جماعت تعلق داشته است. در دوره بعد، ساکنان يك «خطه» که بوسیله روابط خویشاوندی نزدیکتر، با هم پیوند یافته و به صورت يك کل [واحد] درآمده بودند، صاحبان سرزمینی شدند که بر آن مستقر گشته و به عمرانش پرداخته بودند، و برای قوم - به این عنوان - فقط این حق برجا می ماند که مناطق بی مالکی را که باقی بود به اختیار خود آورد. ساکنان «خطه» به نوبه خود، مارکهای کشاورزی و جنگلی را به جماعت های مختلف روستا واگذاشتند که آنها هم از افرادی که خویشاوندی بسیار نزدیکتری با هم داشتند، تشکیل می یافتند، درحالی که از این پس هم به همان ترتیب سابق، زمینهای اضافی جزو اموال «خطه» محسوب می گردید....

تجمع براساس همخونی که در این مورد نیز مانند همه جا مبنای مجموع سازمان قوم بود، به تدریج که جمعیت افزایش و قوم گسترش یافت، بیش از پیش از نظر محو گردید.

می شوند که به جماعات روستائی تقسیم شده اند و از طرف دیگر «قوم» را می توان تشخیص داد که از مجموع ساکنان خطه ها تشکیل می یابد. در ادوار عتیق، اراضی متصرفی جماعت، تماماً متعلق به جماعت و در نتیجه متعلق به قوم بود، ولی در مرحله ای که جمعیت افزایش و قوم گسترش یافته است، اراضی هر خطه متعلق به ساکنان آن خطه است که به جماعات تقسیم شده اند و برای «قوم» فقط این حق باقی می ماند که زمینهای بدون مالک را به اختیار خود درآورد ولی این اراضی جدید نیز پس از استقرار جمعیت اضافی در آن خطه و تشکیل جماعت های جدید، به همان ترتیب سابق، متعلق به ساکنان خطه جدید و جماعات آن خواهد شد و نه متعلق به «قوم». جماعت و قوم در ابتدا عبارت بود از يك رابطه بسیار نزدیک خویشاوندی بین جمیع افراد، ولی رفته رفته که قوم گسترش می یابد، در جماعات روستائی، این درجه قرابت و همخونی مانند سابق کاملاً برقرار می ماند و اساساً مبنای جماعت بر این قرابت است. در درجه ثانوی در میان ساکنان هر خطه نیز درجه نزدیک قرابت مشهود است، ولی بالعکس در مورد تمامی قوم، قرابت نزدیک به تدریج همراه با افزایش و گسترش جمعیت از نظرها محو می شود و سرانجام روزی فرا می رسد که رابطه مشترکی که «قوم» را به وجود می آورد، به «زبان مشترک» و «تاریخ مشترک» منحصر می شود و قرابت و خویشاوندی نزدیک فقط در جماعات

باقی می ماند (و در درجه بعدی در میان ساکنان خطه ها) ولی قوم، دیگر بر قرابت افراد متکی نیست بلکه فقط بر زبان و تاریخ مشترک تکیه دارد. به این ترتیب، دو عنصر «قوم» و «جماعت» از نظر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، از یکدیگر متمایز می گردند و به عبارت دیگر «اجزاء» از «کل» به نحو خاصی مشخص می شوند. هر چه قوم بزرگتر می گردد، رابطه نسب و قرابت نیز در آن بیشتر محو و ناپدید می شود. قبایل ژرمنی به هنگام کندن از آسیا و روی آوردن به اروپا، درست در همین مرحله از تکامل قرار داشته اند، ولی آن مهاجرت بزرگ و طولانی نه تنها تجمع براساس همخونی و قرابت نزدیک را در مورد ساکنان خطه ها درهم شکست، بلکه حتی قومها را نیز به هم آمیخت و چنان شد که تمام دودمانها و اقوام به هم آمیخته شدند و بدین سان ژرمنیان درحالی به سرزمینهای اروپائی رسیدند که دیگر حتی استقرار جماعات روستائی (مارکها) نیز براساس رابطه خویشاوندی نزدیک، جز با زحمت بسیار ممکن نبود. در چنین اوضاع و احوالی بود که مارکها به صورت واحدهای مستقل از یکدیگر تاسیس یافتند. میان این مارکها، مبادله محصولات مختلف امکان نداشت، زیرا محصولات هر مارک، مشابه محصولات مارکهای مجاور بود. هر مارک به تنهایی از عهده جمیع حوائج خود برمی آمد. در این شرایط پدید آمدن «خالصه های فردی» با حقوق کامل مالکیت و قابلیت مطلق انتقال که فقط تابع مقررات عمومی «مارک» بود، رفته رفته وضع را دگرگون ساخت، تا آنجا که در اثر شوخی همیشگی تاریخ، راه برای يك نظام اجتماعی و سیاسی مخصوص هموار گردید؛ نظامی که سلطه دولت را نفی نمود و حتی خالصه های کوچک فردی را نیز نابود ساخت. تمرکز مالکیت خصوصی به سرعت صورت پذیرفت و مساوات اولیه در مورد مالکیت ارضی بکلی از میان رفت. آریائی های مهاجر یعنی ژرمنیانی که از آسیا به اروپا کوچیده بودند، به چنین راهی رفتند، درحالی که در میان بنی اعمام آنها یعنی آریائیان ساکن آسیا و نیز اسلاوهای روسیه، جریان امر، شکل دیگری به خود گرفته بود: در میان آریائیهای آسیا و روسیان، وجود جماعات روستائی کوچک و مستقل، سبب شد که دولت مقتدر و مستبد ظهور کند، دولتی که



شکل جماعات به هنگام ظهور دولت است. در آنجا که - مانند اقوام آریائی آسیا و در میان روسیان - دولت در زمانی نشأت می‌یابد که هنوز کمون به حساب مشترک، زمین را کشت و زرع می‌کند، یا دست کم، آنرا فقط برای مدتی کوتاه به خانواده‌های مختلف اختصاص می‌دهد - و بنابراین... در آنجا که هنوز مالکیت خصوصی زمین به وجود نیامده است - سلطه دولت در چنین شرایطی به شکل استبدادی ظاهر می‌شود.

برعکس، در سرزمینهای رُم که بوسیله ژرمنیان مفتوح شد، چنان که قبلاً دیدیم، ما به رسدهای فردی در مزارع و مراتع برخورد می‌کنیم که به «آللو»<sup>۳۵</sup> یعنی ملک آزاد متصرفان مبدل گردیده و فقط تابع قیود عمومی «مارک» هستند. حال بر ما لازم است که درصدد تحقیق این مطلب برآئیم که چگونه بر مبنای این «آللو» یک نظام اجتماعی و سیاسی پدید آمده است که در اثر شوخی همیشگی تاریخ، سرانجام دولت را ازاله نموده و در شکل کلاسیک خود، هر نوع «آللو» را از میان برداشته است.

[وجود] «خالصه فردی» دال بر این معنی بوده است که تغییر مساوات اولیه در مورد مالکیت ارضی و تبدیل آن به ضد خودش [به عدم مساوات]، نه تنها ممکن بلکه ضرور بوده است. خالصه فردی ژرمنی، از لحظه‌ای که در سرزمینهای سابق رُم تأسیس یافت، به صورت مالکیت ارضی رومی درآمد که از دیر زمانی پیش از آن وجود داشت و از آن پس نیز با آلوی ژرمنی به همزیستی ادامه داد؛ به عبارت دیگر «آللو» به صورت یک «کالا» درآمد. و در این مورد یک قانون بیرحم وجود دارد که خاص تمام جوامعی است که بر تولید کالاها و مبادله آنها مبتنی هستند: در چنین جوامعی، توزیع مالکیت همواره بطور ناهماهنگ و نامساوی صورت می‌گیرد و بر فاصله بین ثروت و فقر دائماً افزوده می‌گردد و به عبارت دیگر، مالکیت در دستهایی که منظمآ از تعداد آنها کاسته می‌شود تمرکز می‌یابد، و البته این قانونی است که در جامعه سرمایه‌داری جدید به کمال تأثیر و توسعه خود می‌رسد ولی چنان نیست که برای نخستین بار فقط در چنین جامعه‌ای [سرمایه‌داری جدید] تأثیر و عمل نموده باشد. بنابراین از همان لحظه که «خالصه فردی» یعنی مالکیت ارضی یا جواز انتقال آزاد - مالکیت ارضی به صورت یک کالا - به وجود آمد، درست از همان لحظه، پدید آمدن مالکیت‌های بزرگ ارضی، دیگر مسئله‌ای مربوط به امروز و فردا بود...»<sup>۳۶</sup> [انگلس از اینجا به بعد وارد جزئیات تحول طریقه مالکیت ارضی ژرمنی‌ها می‌شود و سیر آنها تا استقرار نظام فئودالی تعقیب می‌کند و با دقتی خاص، موقع اربابان بزرگ و موقف دولت و کارگزاران آنها مشخص می‌سازد که چون از موضوع بحث ما خارج است آنها را می‌کنیم.]

(دنباله دارد)

در درجه اول، آنچه مربوط به تمامی قوم است مشمول این جریان قرار گرفت. توجه به نسب مشترک و درک آن بعنوان یک قرابت خونی واقعی، روز بروز ضعیف‌تر می‌گشت و خاطره آن بیش از پیش محو می‌شد، تا آنکه سرانجام جز تاریخ و زبان مشترک چیزی باقی نماند.

برعکس - چنانکه طبیعتاً نیز چنین است - احساس و درک همخونی بعنوان مبنای اجتماع، در میان ساکنان هر «خطه» مدت بیشتری دوام آورد. در اثر این امر، «قوم» به یک نوع اتحادیه کم و بیش استوار مرکب از «خطه‌ها» تبدیل یافت. به نظر می‌رسد که ژرمنی‌ها به هنگام هجوم بزرگ [مهاجرت به اروپا] در چنین وضعی بوده‌اند. «آمین مارسلن» درباره «آلامانی‌ها» این مطلب را بالصرّاحه یادآور می‌شود. در قوانین اقوام [ژرمنی] هم این امر در جمیع موارد منعکس است.

در میان «ساکسونها»، این مرحله از تکامل در عصر شارلمانی هنوز وجود داشته است و در میان «فریزونها» تا زوال دوران آزادی فریزونی باقی بوده است.

ولی مهاجرت به سرزمینهای رُم، تجمع بر اساس همخونی را حتی در مورد «خطه‌ها» نیز درهم شکست - و لزوماً هم می‌بایست چنین می‌شد - حتی اگر آنها مصمم می‌بودند که به شکل قبیله‌ها و تیره‌ها [در ارضی جدید] استقرار یابند، باز هم تحقق آن ممکن نمی‌شد. مهاجرت‌های طولانی نه تنها قبایل و تیره‌ها، بلکه حتی تمام اقوام را درهم آمیخته بود. چنان که تجمع بر اساس همخونی در جماعات روستائی مختلف، تنها با زحمت بسیار توانست برقرار بماند؛ در اثر این امر جماعات مذکور به صورت واحدهای سیاسی واقعی درآمدند که قوم از [مجموع] آنها تشکیل می‌یافت. «خطه‌ها» های جدید در سرزمین رومی، از همان آغاز کاملاً عبارت از حوزه‌های قضائی با یک تقسیم‌بندی کم و بیش اختیاری بودند - یا آنکه بر اساس شرایط موضعی، خطه‌ها معین می‌شدند - و در هر حال در مدتی کوتاه صورت تقسیم‌بندی اختیاری به خود گرفتند.

به این ترتیب، قوم به جماعات روستائی کوچک تجزیه شد و به صورت تجمعی از آنها درآمد، جماعاتی که در میان نشان هیچ - یا تقریباً هیچ - رابطه اقتصادی وجود نداشت، زیرا هر «مارک» از عهده جمیع حوائج خود برمی‌آمد و کلیه مایحتاج خود را، خود تولید می‌نمود و از این گذشته، محصولات مارک‌های مختلف و مجاور کاملاً مشابه یکدیگر بودند. بنابراین مارک‌ها برای مبادله در میان خود، از امکانات بسیار ناچیزی برخوردار بودند. در میان قومی که بدین سان منحصرآ از جماعات کوچک تشکیل یافته باشد - جماعاتی که البته منافع اقتصادی مشابه دارند ولی درست به همین دلیل فاقد منافع اقتصادی مشترک هستند - در میان چنین قومی، سلطه دولت به صورت شرط لازم برای ادامه حیات ملت درمی‌آید؛ دولتی که از جماعات ناشی نمی‌شود بلکه بیگانه از آنها و معارض با جماعات است و با شدتی هر چه بیشتر، آنها را مورد استثمار قرار می‌دهد.

شکل این سلطه دولتی، به نوبه خود بوسیله شکل جماعات در همان برهه از زمان مشخص می‌شود [یعنی شکل سلطه دولتی تابع



## یادداشتها و منابع

است - سیمبرها را جزو قبایل ژرمنی محسوب می‌دارد. ولی برخی دیگر از صاحب‌نظران، آنها را در شمار تیره‌های سلتی می‌شناسد. (م.خ.)

11. Die Geschichtoschreiber der deutschen Vorzeit: I. Band, Römerkriege, Ausgabe Berlin 1984, p. 61.

(زیرنوشته از ناشر فرانسوی)

۱۲. سونو (Suèves) قبایل ژرمنی که در قرن سوم میلادی بین رودخانه‌های راین، دانوب و شواب مستقر گشتند و جمعی از آنها در قرن پنجم میلادی راهی اسپانیا شدند. نام ایالت سوایبا (شوایبن Schwaben) در آلمان یادگار و اشتقاقی از اسم همین قبایل است. (م.خ.)

13. César: commentarii belli gallici, VI, 22.

(زیرنوشته از ناشر فرانسوی). در متن اصلی، جمله لاتین بدون ترجمه آمده است. ناشر فرانسوی ترجمه آنرا به صورت زیرنوشته آورده و ما همان را در متن وارد نموده‌ایم. (م.خ.)

14. F. Engels: Oeuvres complètes: L'origine de la famille, de la... etc. Editions Sociales, Paris 1966. p.p. 297-8.

15. H. Boncroft: The Native Races of the Pacific States of North America, New York, 1857-1876.

(زیرنوشته از ناشر فرانسوی)

۱۶. ثلین کیت‌ها (Thlinkets) قبیله‌ای از سرخ‌پوستان ساکن جنوب شرقی آلاسکا (زیرنوشته از ناشر فرانسوی).

۱۷. ایروکوها (Jroquois) نامی است که فرانسویان به شش گروه از قبایل سرخ‌پوست ساکن آلاسکا داده‌اند. آنان خود را «هو - ده - نو - تو - نه» (Ho - de - no - sau - ne) می‌نامیده‌اند که به معنی «ساکنان خانه‌های طولی» است.

۱۸. نظر به اشتراکی بودن متقابل روابط دو جنس در قبیله، دختری (عروسی) که وارد قبیله می‌شود، در شب اول، قبیله باید او را تصرف کند. در این مورد مظهر قبیله «جادوگر» است که این وظیفه را انجام می‌دهد و این، منشأ «حق شب اول» است که در اروپای قرون وسطی و در دوره نظام فئودالی نیز وجود داشته است. (م.خ.)

۱۹. رساله انگلس درباره «مارک» و سازمان و تحولات آنرا بعداً خواهیم دید و تقریباً تمامی متن آنرا به نظر خوانندگان خواهیم رساند. (م.خ.)

20. F. Engels: L'origine de la famille etc. Ed. Sociales, Paris 1966. p.p. 298-299.

21. Karl - Mar x: Pre - capitalist Economic Formations: Lawrence and Wishart, London, 1964, p. 148.

22. Strabon: Geographica, VIII, 1,3.

(زیرنوشته از ناشر فرانسوی).

۲۳. باستارنها (Bastarnae) قدیم‌ترین گروه از قبایل توتونی که در تاریخ ذکرشان به میان آمده است. این دسته در حوالی ۲۰۰ قبل از میلاد به منطقه سفلی رود دانوب رسیدند و زودتر از سایر قبایل ژرمنی با آداب و رسوم رومی آشنا شدند، ولی لحن انگلس در اینجا راجع به «متتمدن تر» بودن اقوام مذکور با استهزاء همراه است. (م.خ.)

۲۴. سال ۱۶ میلادی درست است. (زیرنوشته از ناشر فرانسوی).

۲۵. ژرمانیکوس (Germanicus) سردار بزرگ رومی (متوفی به سال ۱۹ میلادی). وی پدر بزرگ «نرون» امپراتور معروف رُم بود.

۲۶. تردیدی نیست که منظور انگلس از این مبالغه ریشخندآمیز، فقط نشان دادن افراط ژرمنی‌های قدیم در مصرف مسکرات بوده است و معنی ساده و ظاهری جمله، مورد نظر او نیست. (م.خ.)

۲۷. «رسیا» (Rhaetia) یکی از ایالات امپراتوری رُم بود که از شمال کوه‌های آلپ تا دانوب را در برمی‌گرفت و تمام دره علیای رود راین تا دریاچه کنستانس و تیروول اتریش و ایالت باواریای فعلی را شامل می‌گشت. (م.خ.)

28. L' Oeuvres complètes de F. Engels: (L'origine...) Sur l'histoire des anciens Germains: Ed. Sociales, Paris 1966,1 p.p. 177-181.

۱. نیکولای کستانتی نوویچ میخائیلووسکی (Nicolai Konstantinovich Mikhailovski) (۱۸۴۲ - ۱۹۰۴) جامعه‌شناس و نویسنده معروف روسی، عضو هیأت تحریریه و سپس ناشر ارگان رسمی نارودنیکها به نام «نوشته‌های میهنی» بود. Vestnik Narodnoi Voli. No. 5, 1988.

3. Karl Marx: Oeuvres, Economie II. Edition, établie et annotée par Maximilien Rubel. Bib. de la Pléiade. Paris 1968.

۴. منظور، «هرتسن» Herzen است. (زیرنوشته از روبل). هرتسن آبه تلفظ روسها، گرتسن، متولد به سال ۱۸۱۲ در مسکو و متوفی به سال ۱۸۷۰ در پاریس، ادیب و فیلسوف و نویسنده معروف روسی و پایه‌گذار نهضت نارودنیکها بود که نجات و ترقی روسیه را در جنبش و رهائی دهقانان آن کشور می‌دانست. افکار وی قبل از آغاز جنبش سوسیال دموکراتها، تمام جامعه دانشوران روس را تحت سیطره خود داشت. هرتسن چندبار تبعید شد و سرانجام از روسیه مهاجرت کرد و بقیه عمر را در ایتالیا، فرانسه و انگلستان به سرآورد. در لندن روزنامه معروف «ناقوس» را انتشار داد. (م.خ.)

۵. در متن، این قسمت از نوشته میخائیلووسکی به زبان روسی نقل شده است. (زیرنوشته از روبل)

۶. منظور، چرنیشفسکی Tchernychevsky است. (زیرنوشته از روبل). نیکولای گاوریلوویچ چرنیشفسکی (۱۸۱۲-۱۸۸۹) فیلسوف و نویسنده انقلابی روس که آثار او دستکم بر یک نسل از افراد روشن ضمیر آن کشور اثر گذاشت. در افکار و معتقدات خود تحت تأثیر هرتسن و بلننسکی و در فلسفه تحت تأثیر فویرباخ بود. از وی در رشته‌های گوناگون، از ادبیات و تاریخ ادبیات گرفته تا فلسفه و تعلیم و تربیت و

تاریخ و سیاست و امور اجتماعی، آثار بسیار برجای مانده است. (م.خ.)

۷. بدیهی است که منظور از «شانس» در اینجا، کمون دهقانی است که مارکس مدت زمانی متجاوز از سه سال بعد از این تاریخ (در مقام پاسخ دادن به بانو ورا - زاسولویچ) بعنوان یک جامعه‌شناس، دورنمای آینده آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. (زیرنوشته از روبل). باید گفت استنباط آقای روبل درست است ولی توجه و تذکر او فقط نیمی از حقیقت را شامل می‌شود. با توجه به عبارت صریح مارکس و مطالب بعدی تردیدی نیست که در اینجا منظور وی از «شانس»، امکان انتقال به یک نظام عالی‌تر اجتماعی بدون عبور از مرحله سرمایه‌داری است که به نظر وی روسیه در قرن نوزدهم می‌توانسته است با حفظ و توسعه کمونهای روستایی، از این فرصت بزرگ تاریخی استفاده کند و مرحله کاپیتالیسم را از تاریخ خویش حذف نماید. (م.خ.)

8. Karl Marx: Oeuvres, Economie II. Bib. de la Pléiade, Paris 1968, p.p. 1551- 1555.

۹. اشاره به اثر «پلوتارک» مورخ شهیر در ترجمه احوال «گایوس ماریوس» (Gaius Marius) سردار و کنسول معروف رُم. ماریوس (متولد ۱۵۵ ق. م متوفی در ۸۶ ق. م.) با هجوم‌های بزرگ دوتیره انبوه از قبایل بربر یعنی «توتونها» و «سیمبرها» مقابله نمود و تیره نخستین را در ۱۰۲ قبل از میلاد و سیمبرها را در سال بعد در هم شکست و رُم را از سقوط نجات داد. (م.خ.)

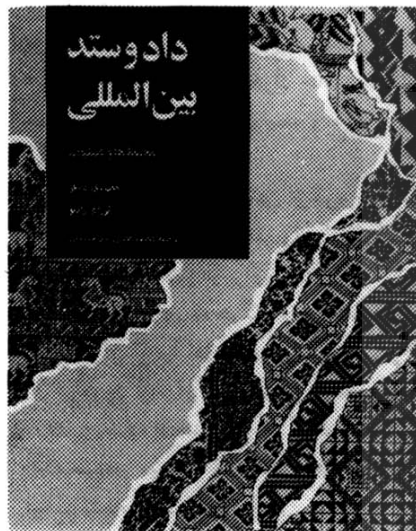
۱۰ سیمبرها (Cimbres) از قبایل بسیار بزرگ اروپای کهن بودند که در قرن دوم قبل از میلاد به صورت گروه‌های عظیم بر اراضی امپراتوری رُم هجوم آوردند و ارتش‌های رُمی را که یکی پس از دیگری به مقابله آنها گسیل می‌شدند، بی‌درپی هم می‌شکستند و پیش می‌آمدند. سیمبرها پس از ورود به فرانسه و اسپانیا سرانجام خاک ایتالیا را مورد هجوم قرار دادند و وحشتی عظیم در دل رومیان افکندند تا آنکه «گایوس ماریوس» که سه سال مشغول تدارک و تهیه مقدمات برای جنگ با آنها بود، توانست آنان را بکلی درهم بشکند. برخی از محققان - و از جمله آنها فریدریش انگلس که درباره تاریخ قبایل ژرمنی و زبانها و لهجه‌های مختلف و آداب و رسوم آنها از اطلاعات بسیار وسیع برخوردار بوده



۲۹. واروس (Varus) سردار رومی که «آرمینیوس» فرمانروای ژرمنی‌ها را در سال ۶ میلادی به کمینگاهی کشاند و خودوی و سه لژیون رمی را یکجا نابود ساخت. (م.خ.)  
 30. Velleius: op. cit., II, 117. (زیرنوشته از ناشر فرانسوی)  
 31. Dion Cassius: op. cit, Livre 56, 18. (زیرنوشته از ناشر فرانسوی)  
 32. F. Engels:... L'histoire des anciens Germains, Ed. Sociales, Paris 1966, p.p. 188-190.  
 ۳۳. مروونژیان (Merovingiens) پادشاهان نخستین سلسله سلطنتی فرانسه قدیم هستند که از سال ۴۴۸ تا ۷۵۲ میلادی بر آن کشور سلطنت نموده‌اند. مؤسس این سلسله «مروه» (Mérovée) یا «مروویگ» (Merowig) بود که در سال ۴۵۱ در جنگ بین رومیان و آتیلا - که به شکست آتیلا منتهی گردید - فرماندهی جنگجویان فرانکی را برعهده داشت. آخرین پادشاه سلسله

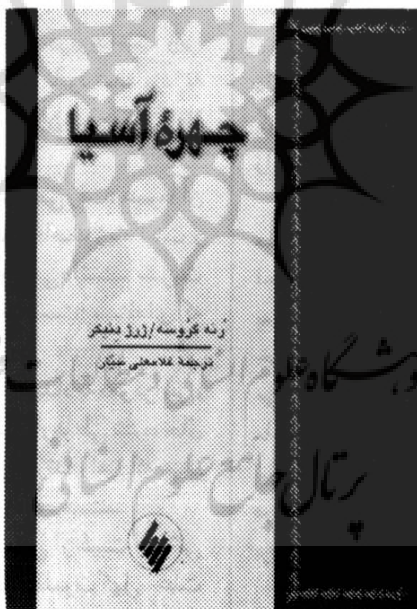
مروونژی، «شیلدریک سوم» (Childeric III) بود که با خاتمه یافتن دوره سلطنتش، عصر مروونژیان نیز به پایان رسید. (م.خ.)  
 ۳۴. کارلوونژیان (Carlovingiens) یا «کارلوونژیان» (Carolingiens) دومین سلسله سلطنتی فرانسه را تشکیل می‌دهند. پادشاهان این سلسله که از ۷۵۱ تا ۹۸۷ سلطنت کرده‌اند، نام خود را از «شارلمانی» گرفته‌اند. آخرین پادشاه کارلوونژی، «لونی پنجم» است.  
 ۳۵. «آلو» - Alleu (از واژه آلمانی قدیم Allod) زمین‌هایی بود که در ملکیت فردی قرار داشت و از هرگونه عوارض و پرداختی معاف بود و مالک بر آن، تمامی حقوق مالکیت را اعمال می‌کرد و انتقال آن از یدی به ید دیگر مطلقاً آزاد بود و منجمله از طریق ارث قابل انتقال به ورثه بود. ما، در این کتاب در جمیع موارد اصطلاح «خالصه فردی» را به جای لغت «آلو» به کار خواهیم برد، زیرا از هر جهت معادل دقیق آن است. (م.خ.)  
 36. F. Engels: (L' Origine), L' Epoque Franque: Ed. Sociales, Paris 1966, p.p. 223-225.

۲۹. واروس (Varus) سردار رومی که «آرمینیوس» فرمانروای ژرمنی‌ها را در سال ۶ میلادی به کمینگاهی کشاند و خودوی و سه لژیون رمی را یکجا نابود ساخت. (م.خ.)  
 30. Velleius: op. cit., II, 117. (زیرنوشته از ناشر فرانسوی)  
 31. Dion Cassius: op. cit, Livre 56, 18. (زیرنوشته از ناشر فرانسوی)  
 32. F. Engels:... L'histoire des anciens Germains, Ed. Sociales, Paris 1966, p.p. 188-190.  
 ۳۳. مروونژیان (Merovingiens) پادشاهان نخستین سلسله سلطنتی فرانسه قدیم هستند که از سال ۴۴۸ تا ۷۵۲ میلادی بر آن کشور سلطنت نموده‌اند. مؤسس این سلسله «مروه» (Mérovée) یا «مروویگ» (Merowig) بود که در سال ۴۵۱ در جنگ بین رومیان و آتیلا - که به شکست آتیلا منتهی گردید - فرماندهی جنگجویان فرانکی را برعهده داشت. آخرین پادشاه سلسله



دادوستد بین المللی

جان‌دی. دانیلز  
 ترجمه محمد هادی نژاد حسینیان  
 مؤسسه خدمات فرهنگی رسا  
 ۱۳۷۵-۱۵۰۰ تومان



چهره آسیا

زُنه گروُسه / زُرُر دینیکر  
 ترجمه غلامعلی سیار  
 نشر و پژوهش فرزانه روز  
 ۱۳۷۵-۱۳۰۰ تومان



تکدرخت

نوشته: دکتر عبدالحسین زرین کوب  
 انتشارات روزنه  
 ۱۳۷۳- قیمت ۱۵۰ تومان